

ارثیه ادبی ما- احسان طبری

تل آشفته کوهرهای شاهوار

در تاریخ نانوشته

تکامل ادبیات فارسی

ادبیات ایران یکی از جهات نیرومند فرهنگ دیرینه میهن ما است. گویندگان این سرزمین از دیر باز عواطف انسانی و پندارهای فسونگرخویش را با بیانی دل افروز و زبانی خوش آهنگ عرضه می کنند. نیروی تخیل مقتدرو پرجولان، و ظرافت سخن فریبا و دلپسند، از گاتها و یشتهای کهن سال زرتشت گرفته تا نوشته های سخنوران معاصر، همه جا با تجلی رنگارنگ جلوه گراست. به ویژه کلام منظوم در ایران با وجی حیرت انگیز و ظرافت و رقتی بی مانند رسیده: شاعرانی مانند فردوسی، ناصر خسرو، خیام، نظامی، مولوی، سعدی، حافظ در ادبیات جهانی در زمره هنرمندان قدر اولند و مردم کشور ما از هر باره ذیحقند بدانان مباحات ورزند.

ادبیات ایران مانند دیگر رشته های فرهنگ این سرزمین ثمره تلاش جمعی و هماهنگ خلق ها و اقوام گوناگونی است که در فلات ایران می زیند یا می زیسته اند و نیز آن خلقهائی که در برخی دورانها در خطه فرمانروایان ایران قرار داشته اند. از این رو شگفت نیست اگر مردم سرزمین هائی که برخی از سخنوران به نام پارسی گوی در میان آنها زاده و زیسته اند و اینک در آن سرزمین ها ملت ها و دولت ها جدا و مستقلی بسر می برند، خود را در گنجینه ادبی ما ذیحق و سهم بشمرند. بهمین سبب به نظر نگارنده این مقال خطاست اگر در اثبات تعلق ملی این یا آن سخنور کار به تعصب و اغراق بکشد. واقعیت عینی تاریخی آنست که کاخ دلاویز سخن پارسی و فرهنگ ایرانی را در پیچ و خم قرنهای افرازانندگان و آرایندگان بوده که برخی از آنها در درون مرزهای کنونی ایران بسر نمی برند ولی سهم خود را نیز در آفرینش های تاریخی و فرهنگی مشترک با ما نمی توانند فراموش کنند. اگر فی المثل مردم هندوستان امیر خسرو دهلوی را به عنوان شاعر کبیر خود تجلیل کنند و یا مردم افغانستان حسن غزنوی و امامی هروی و یا مردم تاجیکستان رودکی سمرقندی و کمال خجندی و یا مردم آذربایجان نظامی گنجوی و خاقانی شیروانی را به ادبیات خود متعلق شمارند، در اینجا چیزی ناروا و نامفهوم نیست. ولی ناروا خواهد بود اگر بانیان یک فرهنگ مشترک و مشاع برای خود سهم های مفروز و انحصاری ترتیب دهند و بهره خلق های دیگر را که در به پا داشتن و آراستن کاخ همراه و مدد کار بوده اند در طاق نسیان گذارند، هر که می خواهند، باشند.

در زمینه تبویب و تحلیل؛ ادراک و هضم عمیق و شناساندن ارثیه ادبی ایران چه از جانب ادیبان و پژوهندگان ایرانی و چه خارجی بویژه در نیم قرن اخیر کار پربرکت و گرانسنگی انجام گرفته که دارای ارزش و اهمیت علمی انکارناپذیر است. اکنون دیگر مراحل عمده تکامل ادبی در ایران و نمایندگان برجسته این مراحل و آثارشان را می شناسیم و با آنکه از فلات ایران که یکی از گذرگاه های پریهای قبیایل انسانی بوده امواج گوناگون تاریخ و طوفان های پیاپی حوادث شگرف دامن کشتان گذشته و درازمنه مختلف السنه مختلف از اوستائی و پهلوی و پارسی دری کالبد ادبی را تشکیل می داده، رشته تسلسل و توارث را کمابیش روشن می بینیم و انتقال سنن و موازین را می توانیم تعقیب کنیم. با این حال باید گفت که گنجینه ای را که طی سه هزار سال آمده و انبوه شده باین آسانی ها نمی توان از لحاظ علمی بدرستی تنظیم و تحلیل و تشریح نمود و قوانین درونی تکامل آنرا که ویژه آن است یافت و رازهای آنرا گشود و چیستان های نهفته تاریخی اش را حل کرد و چرخش ها و جهش های به جلو یا به عقب و نو آوریها و اعتلاء ها و انحطاط های آنرا در هر دوران نشان داد. با آنکه کار فراوانی انجام گرفته ولی هنوز باید تلاشهای عظیم و پرتنم دیگری انجام پذیرد

و از آنروز که فرهنگ ادبی ایران را از هر باره و به معنای علمی کلمه حلاجی شده و بروبام رفته بتوان نامید بسیار دوریم و برشانه های نسل ما و نسل های آینده از این رهگذر وظیفه پژوهشگری زیرکانه و خردمندانه گرانباری قرار گرفته است.

و اما پژوهنده باید واجد دوش شرط باشد از طرفی تبحر و از طرف دیگر قریحه تحلیل و اجتهاد. تبحر (یا Erudition) یعنی اطلاع وسیع و عمیق از موضوع مورد پژوهش و آگاهی درست و دقیق از سرچشمه های تحقیق و احاطه بر اسناد و مدارک و واقعیات. و اما قریحه اجتهاد یعنی قدرت انطباق اسلوب صحیح و علمی تحقیق (و در مورد ما نحن فیه: ادب شناسی و نقد ادبی) بر کوه گران واقعیات و مدارک غیر مدونی که گرد آورده است و داشتن نیروی انتزاع و استنتاج منطقی و تعمیم و احتجاج فلسفی برای کشف رشته تکامل پدیده مورد تحقیق و بافت قوانین درونی این تکامل. پژوهنده ای که متبحر است ولی از قریحه تحلیل و اجتهاد عاری است، شما را در بیشه انبوه اطلاعات درهم و شاخ در شاخ خود، سردرگم و ذله می کند و قادر نیست منظره ای چشم گیر و دلپذیر از مبحث مورد تحقیق خود به گسترد و آنکه صاحب قریحه تحلیل و اجتهاد است ولی پای سمند تبحر و تخصصش می لنگد، بناچار دچار انتزاعات تهی و تعمیمات عبث می گردد و ساخته های ذهن و مصنوعات عقل و حدسیات غیروارد خود را که غالبان مستند و مستدل نیست به شما تحمیل می کند و شما را در شوره زار احتجاجات بی بهای خویش به گمراه می کشد. تازه آن کسی که صاحب قریحه تحلیل و اجتهاد است باید هم چنانکه تاکید شد به اسلوب صحیح علمی (و در زمینه مورد بحث ما به قوانین تکامل جامعه و تاریخ جامع کشور و دانش ادب شناسی و نقد ادبی و زیبا شناسی معاصر) آشنا باشد تا بتواند در انبوه وقایع، عمده را از غیر عمده، اصلی را از فرعی، روینده را پزمرنده باز شناسد، حوادث را تعلیل کند، شئون مختلف حیات مادی و معنوی اجتماع را به درستی به هم پیوند دهد و حیات ادبی را در متن حیات مادی و معنوی جامعه توجیه نماید و تسلسل واقعی حوادث را درست بدان نحو که در جاده پریبچ و خم و پرفرازو نشیب تاریخ انجام می پذیرد، عرضه دارد.

با توجه به این شرایط می توان فهمید که هنوز کار پژوهش ادبی در کشور ما دارای نقائص جدی است و این درحالتی است که رشته پژوهش در ادب و تاریخ ایران و لغت فارسی تقریباً تنها رشته ایست که در کشور ما صبغه «علم» به خود گرفته، زیرا در بقیه شئون علمی هنوز کار از آموزش مبادی مقدماتی و تکرار گفته دیگران (و آنهم تکراری غالباً غیر دقیق و سطحی) فراتر نرفته است. آری ما کسانی داریم با تبحری شایان آفرین که کتب بسیار خواننده و مصالح انبوه گرد کرده اند و از منابع اولیه ادب ایرانی به اوستائی و پهلوی و به پارسی و تازی با خبرند و زایچه سخنوران و شجره ادیبان را از برمی گویند ولی از جهت تحلیل و اجتهاد ضعیفند و یا آنکه علیرغم داشتن قریحه فطری تحلیل و اجتهاد، به اسلوب علمی تحقیق ادبی، موازین ادب شناسی و نقد ادبی و زیبا شناسی معاصر، موازین تحلیل علمی تاریخ آشنائی کافی ندارند، لذا علیرغم دانش و فطرت منطقی نمی توانند از عهده وظیفه دشوار حلاجی علمی مصالحی که گرد آورده اند به نحوی سزاوار برآیند.

شگفت آور نیست اگر هنوز و تا امروز بزرگترین سخنوران ایرانی از لحاظ ادب شناسی معاصر کمابیش ناشناخته مانده اند و اگر از برخی تک نگاریها که درباره خیام و ناصر خسرو و عطار و مولوی و حافظ و سعدی پرداخته شده و علیرغم ارزشمندی هریک از آنها در جای خود، از جهت توقع عالی ترو جدی تر فاقد جامعیت لازم و علمیت مطلوب است بگذریم، برای کشف باغهای تو در توی طبع و روان بزرگترین سخن آفرینان ما کاری نشده. اگر روزی با اسلوب علمی ارثیه ادبی ایران تنظیم و توضیح شود، آنگاه برای نسل معاصرو آتی معلوم می گردد که وی مالک چه گنج شایگانی است و چه اندازه افکار عمیق و دقیق، چه اندازه تخیلات دور پرواز و اعجاب آور، چه اندازه تصاویر انسانی و چهره های بشری بلیغ و پرمعنا، چه اندازه تعبیرات نازک و رموز و کنایات پرمایه و طنز های گزنده و سوزان

و انتقادهای اجتماعی و فکری نیشدار و صائب، چه اندازه تنوع شکل و مضمون درارثیه ما نهفته است و چگونه طی این قرون ممتده نیاکان ما براین مرز و بوم بعثت و هوس نزیسته اند و چگونه از اعماق جانی پرشور و موج و خردی صافی و روشن لولوهای رخسند و درشت دانه حکمت ها و معرفتها را برون کشیده اند و تا چه اندازه این سنن جلیل می تواند الهام بخش عقول و قلوب مردم امروزی باشد.

متأسفانه هنوز بسیاری از مردم کشور ما و بسیاری از درس خواندگان ما به درستی نمی دانند اثر ادبی چیست، ادیب واقعی کیست، غث و ثمین، خرف و صدف در نزدشان یک سان است. سخنور و سخن باز، لفاظ و معنی آفرین، ناظم و شاعر، جلوه فروش و هنرمند در چشمشان یکی است، بعلاوه از طرفی گوهرهای فکرو خیال در غباری از زوائد ملال آور، فرسوده و به دور افکندنی، پنهان مانده و از طرف دیگر گذشت زمانهای دور و دراز بسیاری از الفاظ و عبارات و اشارات تاریخی و اجتماعی و مباحث فکری و نظری را برای اکثریت مطلق نسل معاصر مهجور و غیر مفهوم ساخته و بسی از ستاینندگان نیز از آنچه که می شنوند جز طنین زیبایی الفاظ و برخی مفاهیم مبهم چیز بیشتری دستگیرشان نمی شود.

آری ارثیه ادبی ما به سختی نیازمند تنظیم، تنقیح و نقد و حلاجی علمی است، نیازمند آن است که با ذوق و دلسوزی تمام، با درک برانزنده و منطق رسا به نسل معاصر عرضه شود تا آن باده کهن که در خم های گلین گرد آلود پنهان است در ساغره های بلورین با پرتوئی لعل گون به شادی دل و انبساط روح بدرخشد.

(۲)

موازین سنجش و نقد ادبی و قوانین فنی شعر و نثر در کشور ما از دیرباز تنظیم شده است. ادب شناسان و نقادان ادبی ما در قرون وسطی از طریق تعیین موازین علوم لغوی مانند صرف و نحو و علم اشتقاق و لغت و علوم موسوم به بلاغی، مانند معانی و بیان و بدیع و عروض و قافیه و فرض الشعرو فن ترسل، فن احاجی (با دانش لغزها و چیستان ها) و غیره معیارهائی برای اثر ادبی وضع کرده بودند و بر طبق آن معیارها و ضابطه ها اثر ادبی را ارزیابی می نموده و بدان بها می داده اند. برخی از قوانین علوم ادبی و بلاغی (رتوریک) را فلاسفه یونان و به ویژه ارسطو تدوین و تنظیم کرده بودند و برخی دیگر به وسیله ادب شناسان عرب و ایرانی و به ویژه ایرانی تنظیم گردیده بود. از آن جمله در قرن های پنجم و ششم برخی از ایرانیان مانند عبدالقاهر جرجانی، جاراله زمخشری لغوی و مفسر معروف، شمس قیس رازی، رشید الدین وطواط و دیگران با سعی و استقصاء کامل رشته های مختلف علوم ادبی را مدون کردند و آنرا با وج ممکن آن زمان رساندند. البته نباید این سنن پرمایه ایرانی ادب شناسی و نقد ادبی را به کلی ترک گفت و به مغاک فراموشی افکند ولی خطاست اگر تصور شود تنها به کمک آن ضوابط و قواعد فرسوده می توان به یک تحلیل و نقد ادبی که امروزه دارای ارزش باشد دست زد.

تردیدی نیست که در علوم ادبی سنتی ما هسته های معقول و مقبول وجود دارد و حتی همان الفاظ فصاحت و بلاغت و براعت و جزالت و سلاست و انسجام و استحکام و امثال آن که به نظریکی از پژوهندگان معاصر به حق مبهم و غیردقیق آمده است، از جهت سخن وران و سخن سنان گذشته دارای محتوی مشخص و محسوس بوده است. وانگهی بدون آشنائی با قواعد عروض و بدیع و درک آن قواعد و صنایع که سخنوران ما خود را به مراعات آنها ملزم می شمرده اند و یا جلوه و زیبایی اثر خود را در این مراعات می پنداشته اند، نمی توان از معیارهای تاریخی قضاوت ادبی آگاه شد. اشعار بهترین شعراء ما از صنایع معنوی و لفظی بدیعی مانند مراعات نظیر و ایهام ذی الوجوه و رد صدر علی العجز و براعت استهلال و

ابهام التناسب و سیاقه الاعداد و استطراد و تلمیح و اقتضاب و تنسیق و اغراق و لف و نشر و جمع و تقسیم و غیره و غیره انباشه است. ضروری است که با انواع شعر کلاسیک فارسی از قبیل قصیده و مسمط و مستزاد و ترجیع بند و غزل و مثنوی و رباعی و قطعه و فرد و غیره و اصناف آن از قبیل مدیحه و رثاء و هجا و تشبیب و تغزل و موعظه و غیره آشنا باشیم و مقررات هر یک را از جهت تنظیم قوافی و ترتیب مطالب بدانیم و آنها را تشخیص دهیم. بعلاوه باید از علم عروض و اوزان و بحور و زحاقات و علم قافیه و معیبه که پیشینیان ما در قافیه سازی از آن احتراز داشته اند با خبر باشیم تا قوت و ضعف فنی را از لحاظ آنها تشخیص دهیم. لذا درست است که به علوم و فنون ادبی سنتی و قرون وسطائی ما نباید بسنده کرد ولی از آموزش آنها نیز ناگزیریم، بدون آنکه باقی ماندن در چار دیوار آن سرراهی فرتوت را روا بشمریم.

اما در جهان امروز شعرو نثر در تکامل خود از آن مرحله که شعرو نثر کلاسیک ما در آن بود بسی فراتر رفته است. اجناس شعرو نثر امروزی را نمی توان باتکاء علوم ادبی سنتی ما توضیح داد و فهمید. نظرگاه آفرینش هنری و معیارهای زیبایی و توقعات و ملاکهای سنجش همه و همه از بیخ و بن دگرگون شده است.

ادب شناسی معاصر مدتهاست به بخش های مختلفی تقسیم شده که هر یک از آن خود مبحث مفصل و مستقلی است. یکی از مباحث عمده ادب شناسی علمی امروزی «**تئوری عمومی ادبیات**» نام دارد. در این مبحث از سرشت اجتماعی اثر ادبی، ویژگی ها و قوانین تکامل آن، نقشش در جامعه انسانی سخن در میان است. این مبحث همچنین شامل بیان اصولی است که برای بررسی و ارزیابی مصالح ادبی (که با ترکیب آن اثر ادبی پدید می شود) باید مورد مراعات قرار گیرد. یکی دیگر از مباحث مهم ادب شناسی معاصر «**تاریخ ادبیات**» است که سلسله مشخص و تاریخی تکامل ادبیات را مطالعه می کند و مقام و اهمیت آثار ادبی و مصنفان آن آثار و انواع مکاتب و اسالیب ادبی را که طی زمان پدید شده اند و فلسفه بروز و شیوع آنها را روشن می گرداند. تاریخ ادبیات علمی معاصر با تذکره نویسی قرون وسطائی تفاوت ماهوی و کیفی دارد. زیرا در اینجا سلسله تکامل ادبی در متن تکامل مادی و معنوی سراسر اجتماع و با کشف پیچ و مهره درونی پدیده های ادبی و تعلیل دقیق تاریخی آنها همراه است و تنها به ذکر مشخصات بیوگرافیک سخنوران بسنده نمی کند. یکی دیگر از مباحث مهم ادب شناسی معاصر نقد ادبی یا سخن سنجی است. وظیفه نقد ادبی عبارت از تحلیل همه جانبه این یا آن پدیده ادبی، ارزیابی بهای هنری و فکری آن اثر از نظر تکامل ادبی و نیازمندیهای اجتماعی است. علاوه بر مباحث سه گانه ادب شناسی باید از دانش «**زیبا شناسی**» یا استتیک نیز سخن گوئیم. در این علم مسئله ماهیت هنرو زیبایی هنری، رابطه هنر با واقعیت، شیوه آفرینش هنری، معیارهای هنری بودن، و سرشت فلسفی مقولات «زیبا و زشت» و کیفیت حصول احساس زیبایی در روان آدمی مورد بحث قرار می گیرد. زیبا شناسی یا استتیک در واقع پایه فلسفی نه تنها ادب شناسی بلکه کلیه رشته های هنری است و از مقولات عام هنری سخن می گوید و طبیعی است که بدون پی بردن به مباحث آن، درک عمیق مباحث ادب که از جلوه گاههای مشخص زیبایی و هنری و شاید مهمترین جلوه گاه آنست میسر نیست. این بیان فهرست و آراز بخشهای ادب شناسی معاصر و از مسائل مطروحه در علم زیبا شناسی شاید نشان بدهد که ما بین علوم لغوی و بلاغی قرون وسطائی ما و دانش ادب شناسی امروزی از لحاظ نوع مباحث و برداشت مسائل و دامنه و برد پژوهش ها چه تفاوت کیفی و ماهوی مهمی است و چگونه فرا گرفتن این علوم اخیر برای بررسی ارثیه ادبی ایران از ضروریات است.

هیچیک از این مباحث ادب شناسی و استتیک در کشور ما چنانکه باید و شاید جای در خورد خویش را احراز نکرده است و تلاشهای با ارزش جداگانه ای که از جانب برخی روشنفکران فاضل و متذوق که با فرهنگ معاصر جهانی آشنائی دارند به کار رفته و به کار میرود هنوز

دورانساز، منظره پرداز و رهگشا نیست و هنوز مجاری فکری ادبا و سخن سنجان ما همان مجاری کهن است و هنوز ادب شناسان تیزبین و سخن سنجان قوی چنگ که اسلوب علمی را با تبحر کافی درآمیخته باشند به پیراستن باغ کهن ادبیات فارسی نپرداخته اند و هنوز این مرتع خصیب از جهتی زمین بکرایست که درانتظارشیارهای عمیق کاروشگران است. جا دارد در رشته ادب شناسی و زیبا شناسی با استفاده از منابع مختلف خارجی، کتب مفصل و سنجیده ای نوشته و درمباحث آن نمونه هایی از ادب و هنر ایران به عنوان تمثیل و برای تجسم مطالب آورده شود تا به تدریج زمینه کار فراهم آید.

آری تراجم احوال سخنوران و تواریخ ادبی که در ایران درگذشته و در سال های اخیر تالیف شده، غالباً متوجه بحث درباره بیوگرافی سخنوران است. برای این کار یک علت معقول و مفهومی وجود دارد. بسیاری از سخنوران ما در ازمنه بعیده تاریخی میزیسته اند و برای داشتن تصویری کمابیش مربوط از گذران حیاتی آنان جستجوهای پرسوسواس و مقابله اقوال متفاوت و احتجاج بین آنها و غور رسی های فراوانی دیگر لازم است. روشن کردن مراحل حیات یک سخنور مسلماً برای درک عمیقتر آفرینش هنری وی ضروری است. لذا سعی پژوهندگان ما در این زمینه و عمل آنها سعی مشکورو عملی معقول و منطقی است و هنوز باید کوشش های بسیاری انجام گیرد تا تصور واقعی و قابل اعتمادی از سیرحیاتی معروفترین گویندگان ما بدست آید. ولی استغراق پژوهندگان ما در این نوع تفحصات که گاه به تدقیقات غلو آمیز و زائدی که دارای ارزش خاص نیستند می کشد و قریحه و همت پژوهنده را در عرصه جستجوهای کم بها معطل نگاه میدارد، موجب شده است که به کارمهمتر و اصلی تر دیگری یعنی بررسی نقادانه خود آفرینش هنری سخنوران پرداخته نشود. فی المثل ما هنوز بدرستی روشن نکرده ایم که نوآوری مسلم سعدی در شعر و نثر در کجاست، ویژگی های زبان سعدی چیست و از این جهت چه چیزنوی سعدی نسبت به اسلاف آورده، خلاقیت هنری او در چه عرصه هائی و با چه سبکی بروز کرده، وصف طبیعت، ترسیم حیات روزمره جامعه، عرضه داشت «تیپ» های مختلف انسانی، حلاجی روحی آنها در آثار سعدی بر چه منوال است، بین آثار سعدی و محیط اجتماعی او چه رابطه ای بوده، سعدی از چه مواضع فکری و اجتماعی دفاع می کرده و چرا، از کدام مواضع فکری و اجتماعی الهام و فیض می گرفته و چگونه؟ در اندیشه وی چه چیز پذیرفتنی و چه چیزی منسوخ و ناپذیرفتنی است، محتوی اساسی مواضع حکمی سعدی و اسلوب وی در این زمینه کدام است، شیوه غنائی این شاعر چه نکات بدیعی را در بر دارد، چه نقشی سعدی در تکامل آتی ادبیات ایران ایفاء کرده و دهها مسئله دیگر که همه برای شناخت خلاقیت هنری سعدی در نهایت اهمیت است و همه تا امروز حل نشده و حتی گاه طرح نشده باقی مانده است. وقتی وضع درباره مهمترین و سرشناس ترین و معتبرترین گوینده ایرانی بدین شکل باشد کار گویندگان دیگر روشن است. تنها در سال های اخیر آقای **علی دشتی** با انتشار یک سلسله کتب (قلمرو سعدی، نقشی از حافظ، سیری در دیوان شمس، شاعری دیراشنا) به فتح باب در این زمینه دست زده است ولی این کتب غالباً بیان شوریده و شاعرانه عواطف و هیجانات نفسانی مولف آنها و اندیشه های پراکنده، گاه بسیار صائب ولی گاه کاملاً قابل بحث وی درباره این یا آن شاعر است نه پژوهش منظم، جامع، مستند، علمی، سنجیده و مستدل، یعنی آنچه که مورد نظر نگارنده است. با اینحال برای مراعات انصاف علمی باید گفت که همین کتب آقای دشتی وجودی به مراتب بهتر از عدم است و اگر این نویسنده زاد راهی که از زندگی باقی می گذشت همین چند کتاب قلیل الحجم بود نه آن وزر و وبال سیاسی، بی شک تر از نامه حیاتیش بهتر از اینها تنظیم میشد.

در ۳۰-۴۰ سال اخیر در کشور ما یک سلسله تالیفات گاه مختصر و گاه مفصل درباره تاریخ ادبیات در ایران شده است. از آن جمله است تاریخ ادبیات آقای جلال همائی، سخن و سخنوران آقای بدیع الزمان فروزانفر، تاریخ ادبیات آقای دکتر رضازاده شفق، تاریخ ادبیات آقای ذبیح

الله صفا، تاریخ ادبیات آقای سعید نفیسی (که زمانی در سالنامه پارس نشر می یافت) و نیز تعداد کثیری تک نگاری ها درباره شاعران و نویسندگان جداگانه و انبوهی مقالات تحقیقی که در مجلات ادبی طی پنجاه سال اخیر بوفور نشر یافته و یا در مقدمه و حواشی دیوانها و متون قدیمه به وسیله مصححین آنها نگاشته شده است. بدون تردید همه اینها مصالح تدارکی ذیقیمتی است ولی خصیصه عام این آثار همان استغراق در نکات زیستی گویندگان و مهمل گذاردن کلی یا جزئی مسائل دیگر تاریخ ادبی است. درباره تاریخ ادبیات مفصل و محققانه آقای دکتر صفا جا دارد که کمی بیشتر سخن گوئیم. مولف این اثر (که اکنون دو جلد آن در بیش از ۱۵۰۰ صفحه نشر یافته) از جهت گرد آوردن یک سلسله واقعات تاریخ سیاسی و اجتماعی و دینی و علمی و ادبی کشور ما و تعمیم برخی از آنها کاری شایان سپاس انجام داده و مطالب جالب و مهم فراوانی را بدون ساخته است ولی عیب اساسی این اثر دوائر المعارف مانند در آنست که تحقیق تاریخ ادب در اوراق آن در انواع تحقیقات دیگر گم شده و از آنجا که مولف میل داشته همه شئون را روشن سازد و هر کس را که روزی بیتی سروده یا ورقی سیاه کرده نامش ثبت و حالاتش را ذکر کند لذا عمده و غیر عمده درهم آمیخته و مسیравلی تکامل ادبی کشور ما تاریخ مانده است. آثار آقای صفا به صورت مجموعه مدارک و اسناد درآمده است که گاه اینجا و آنجا در آن تعمیماتی شده و افکاری بیان گردیده است ولی کماکان وظیفه تدوین تاریخ علمی ادبیات ایران را - به معنای واقعی کلمه - حل نشده باقی گذاشته است.

کتب و مونوگرافها و مقالات پژوهشگرانه و استادانه فراوانی که به وسیله جمعی محققین موشکاف و متبحر نگاشته شده مصالح کافی برای اجراء یک عمل وسیع تعمیمی و تدارک تاریخ ادبیات کشور ما بدست میدهد. غیر از این کتب و به ویژه خود آفرینش هنری سخنوران، دیوانها، تاریخ ها، داستانها، مقاله ها و غیره است که باید تکیه گاه تحقیق قرار گیرد. در این زمینه مشبع تر بحث کنیم:

برای تنظیم تاریخ تکامل ادبی در ایران باید نخست مسئله دوره بندی تاریخ ایران بر اساس قوانین عینی تطورا اجتماع و مسئله بیان مختصات هر دوره حل شود. ادبیات که شأنی از شئون هنری و شکلی از اشکال شعور اجتماعی است، از بقیه زندگی اجتماعی، حیات اقتصادی، سیاسی، قضائی و معنوی وی جدا نیست. درک شان نزول این همه سخنان آراسته و دل انگیز، بدون درک محیط اجتماع آنها محال است. لذا باید نخست دید جامعه دیرینه ما از چه مراحل و منازلی در سفر دراز و رنجبار خویش گذشته و چه مسیر تکاملی خاصی را طی کرده است. تاریخ نویسان ما دوره بندی تاریخ کشور را بر اساس سلسله شاهان یا ایلغار اقوام و قبایل بیگانه نهاده اند. مسلم است که تحول سلسله های سلطنتی و یورش اجنبی را پایه گرفتن کاری است آسان ولی کم مضمون و نادرست. معیار صحیح دوره بندی علمی توجه به تحولات سرشتی و بنیادی جامعه، پایه گرفتن تطورات اقتصادی و اجتماعی است.

جامعه کشور ما نیز تابع همان قوانین عامی است که جوامع دیگر انسانی بر حسب آنها و به مقتضای آنها تطور و تکامل یافته اند. طی **هفت هزار سال** تاریخ در کشور ما، که در تضاعیف آن اقوام و قبایل گوناگون، از نژادهای مختلف آریائی و سامی و ترک و مغول به فلات ایران یورش برده یا کوچیده و به تدریج با ساکنانش در آمیخته اند، حیات مادی جامعه ما، از جهت ماهیت خود، همان مراحل را پیموده است که بشریت در نقاط دیگر سیاره ما گذرانده است، یعنی در آغاز نظام طایفه ای و پدشاهی (پاتریارکال) بتدریج جای نظام کمون اولیه را می گیرد. سپس برده داری رخنه می کند و بسط می یابد و آنگاه فئودالیسم یا نظام اشراف و ملاکان زمین دار و رعایای سربه فرمان آنها مستقر می گردد و سپس آن طور که نسل معاصر شاهد آنست این نظام جای خود را به سرمایه داری وا می گذارد. منتها باید به خوبی در نظر داشت که توالی این اشکال عمده اقتصادی و اجتماعی در ایران دارای ویژگی

های مهمی است که دربروز آنها مختصات جغرافیائی و تاریخی موثر بوده است. وظیفه آن محققین ایرانی که خواستارند تحلیل علمی تاریخی دور و دراز وطن خود را بدست دهند همانا کشف این ویژگی هاست. مثلا نظام بردگی در ایران بدان شکل کلاسیک که در یونان و رم دیده میشود، وجود نداشته و رژیم برده داری تحت تاثیر تسلط قوی و عمیق مقررات پاتریارکال بیشتر جنبه بردگی خانگی به خود گرفته و حتی قرن‌ها پس از بسط مناسبات فئودالی این بردگی در مقیاس وسیع در ایران باقی بوده است. شاید بتوان گفت که نظام بردگی در کشور ما نوعی سیر خفی داشته و در متن نظام پاتریارکال و سپس فئودال خود را نهان کرده بود؟! و اما فئودالیسم در کشور ما نخست دارای این خصیصه است که سخت به طول انجامیده و عمر آن «ابدیتی» را در بر گرفته است. فئودالیسم در کشور ما از اواخر حکومت اشکانیان و اوائل ساسانیان پدید میشود و فقط ما در این نیمه دوم قرن بیستم شاهد زوال تدریجی و نهائی آن هستیم. ویژگی های اقتصادی و اجتماعی فئودالیسم ایرانی بسیار است و با فئودالیسم کلاسیک فرانسه و دیگر کشورهای اروپای غربی تفاوت‌های جدی نه در ماهیت بلکه در اعراض دارد. طی هفده قرن که فئودالیسم در میهن ما استوار بود سیمایش یکسان نماند و در آن دگرگونی های مهمی روی داد. می توان از قرن سوم تا قرن هفتم و هشتم میلادی را دوران پیدایش، بسط و استقرار تدریجی نظام فئودالی و تجزیه مالکیت مشاع پاتریارکال درده و تبدیل دهقانان آزاد به رعایا شمرد. از آن زمان تا قرن چهاردهم میلادی فئودالیسم راه نضج و اعتلاء خود را طی کرد و سردر نشیب نهاد. ایلغار مغول بحران فئودالیسم را تشدید کرد و آنرا به سوی انحطاط برد. از آن هنگام تا قرن کنونی دوران انحطاط و بحران عمیق و مکرر رژیم راکد فئودالی و دوران تجزیه دردناک پیکر اجتماع ماست. آن نطفه های سرمایه داری که در بهترین دوران صفوی بنظر میرسید در ایران آغاز رشد نهاده زود مختنق شد و رکود جامعه ادامه یافت. تنها در پنجاه سال اخیر سرمایه داری امکان پذیرفت رشدی کند، نا بهنجار و دردناک را آغاز گذارد.

شرایط جغرافیائی کشور ما، دشواری مسئله آب، وجود دائمی قبایل چادر نشین و کوچنده در کنار مردم ساکن درده و شهر، گذاردن دائمی قبایل آسیائی جویای چرا گاه های خرم از کشور ما، به نوبه خود عواملی است که در سیر تکامل جامعه اثرات عمیق خود را باقی گذاشته است. از شگفتی های غم انگیز تاریخ کشور ما یکی این است که در چند مورد در داخل جامعه بسیار از محمل های تکامل سریع پدید شده ولی یورشها و جنگهای خرابی گسترده در دوران اخیر تسلط استعمار آن محملهای جنینی را پامال و نابود کرده است.

سراسر تاریخ دیرین ایران از نبردهای **تلخ و دشوار مردم**، نبرد علیه طبیعت ناسازگار، نبرد علیه مهاجمین یغماگر و استیلاجو، نبرد علیه شاهان و حکام و اشراف ستم پیشه، نبرد علیه جهالت پروران و خرافه گستران اشباع است و از دوران این پیکارهای سخت و خونین بارها و بارها مردانی با صفات بزرگ انسانی و عقل های روشن و عزم های آهنین برخاسته اند و برای استقلال، آزادی، تکامل معنوی، حریت فکری و وارستگی انسانی به سختی رزمیده اند. در دوره بندی علمی تاریخ ایران باید این توالی جبری اشکال اقتصادی و اجتماعی این مبارزه سخت و تلخ مردم و پیشوایان وی بر ضد دشمنان و آن خصیصه های معینی که به جامعه ما سیمای ویژه آنرا عطا می کرد پایه قرار گیرد. تنها پس از اجراء دوره بندی صحیح تاریخ ایران، میتوان دوره بندی تاریخ تکامل ادبی را بر اساس دوره بندی سراسر تاریخ اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و معنوی جامعه ما روشن کرد. ولی در عین حال باید در نظر داشت که خود رشته تکامل ادبی در هر جا و از آن جمله در کشور ما دارای قوانین ویژه درونی خود است زیرا در پیدایش مکاتب و آثار ادبی و درتشکل جهان بینی ادیبان و سخن وران علاوه بر نقش درجه اولی که محیط اقتصادی و اجتماعی و معنوی بازی میکند، خود سنن و موازین ادبی و پیشینه های خاص آن حرفه، مختصات زبان، فرهنگ عوام یا فولکلور، جریانات ادبی کشورهای دیگر دارای تاثیر محسوس و انکارناپذیر است.

پیدایش و تحول سبک های مختلف در شعر از خراسانی و عراقی و درنثر از مرسل و مصنوع و بروز اصناف مختلف ادب و رونق آنها مانند حماسه و وصف و شعر عرفانی و غنائی و واقعه نگاری و مقامه نویسی و تدوین مواعظ حکمی و دینی و هزل و مطایبه و مدیحه شاهان و وزیران و نعت خاندان نبوت و تعزیت آل علی و امثال آن همه و همه تنها در مقطع تشریح شرایط محیط اقتصادی، اجتماعی، معنوی و ادبی زمان توضیح است و تنها بدینسان میتوان فلسفه بروز مکاتب و آثار و ارزش و مقام و توجیه و سمت تاریخی آنها را شناخت و نوآور را از مقلد و مبدع را از متبع جدا کرد. تنها در این مقطع است که سخنوران و آثار آنها از موجودات هماهنگ و یک نواخت و کسالت باریه مقولات تاریخی مشخص که دارای هویت روشن و خاص خود هستند بدل میشوند. دامنه تحقیق وسیع است. اغراق نیست اگر گفته شود که بر روی آثار منظوم سخنوران قدر اول مانند شاهنامه فردوسی، خمسه نظامی، مثنوی مولوی، کلیات سعدی، غزلیات حافظ پژوهندگان متعددی میتوان سالیان دراز از جهات مختلف غوررسی کنند. بهمین ترتیب در آثار منثور پارسی نویسان از بلعمی و بوریحان و گردیزی و بیهقی و نظامی عروضی و محمد بن منور گرفته تا عنصرالمعالی و ابوالمعالی و قاضی حمیدالدین و جرفادقانی و راوندی و عوفی و نسفی و حوینی و رشید الدین فضل الله و خوندمیر و بسیاری دیگر. نسلیها لازم است تا به اسلوب صحیح این تل **آشفته گوهرهای شاهوار** را طبقه بندی کنند و در طبقه های خاص نهند و بر آنها تشریح و توضیح کافی بنویسند و در تالارهای قرون زیورهای روح و خرد مردم ایران را به گسترند و جلوه آنرا چنانکه شاید و باید بنمایانند و الا بر این تل مغشوش تنها بهترین و شناخته ترین گوهرها تابشی دارند و ای چه بسا کاوش های تاریخی و تحقیقی، نقدها و سنجش های ماهرانه، تشریحات و تفسیرات بجا بتواند یافت های جانفروز فراوانی را به خواستاران عرضه دارد.

راه توده ۱۳۴ ۲۸,۰۵,۲۰۰۷